

شهید مجتبی عرفانیان، در آستانه بازنشستگی، مرخصی را رها کرد تا در نبرد با رژیم صهیونیستی حاضر باشد

من برای این روز ساخته شده‌ام



سید مصطفی بهشتی از صبح جمعه‌ای که خبر شهادت فرماندهان و دانشمندان هسته‌ای کشور را شنید تا صبح شنبه‌ای که جسم بی‌جان‌ش را از وسط پالایشگاه موشک باران شده اصفهان به دوش کشیدند. فقط ۹ روز گذشت. او در این مدت فقط به یک موضوع فکر می‌کرد: «حالا وقتش رسیده که از ایران دفاع کنم. اگر آخرش شهادت شود، چه بهتر!» مجتبی عرفانیان به حدی برای این اتفاق مصمم بود که مرخصی و دوری از محل خدمت هم مانع کارش نشد؛ خودش را از مشهد به اصفهان رساند. برای دفاع از وطن جنگید و شهید شد تا این بار پیکر مطهرش به مشهد بیاید.

گوشه‌دنجی از خانه مادر شهید در محله سید رضی، محل قرار مابا خانواده آقامجتبی است؛ خانه‌ای که دیوارها و اطرافش مزین به پرچم‌های سوگواری و تصاویر شهید عرفانیان است.

آقامجتبی به آرزویش رسید

در حال دویدن به سمت ساختمان اداری پالایشگاه بود تا جان همکارش را نجات دهد که یک موشک در کنارش فرود آمد و تمام بدنش را پراثر ترکش کرد. این‌گونه داستان سال‌های حضور مجتبی عرفانیان در ارتش جمهوری اسلامی ایران روی عدد ۲۸ سال متوقف شد؛ ۲۸ سال خدمت و یک عمر عزت و افتخار. این لحظه، نقطه‌ای بود بر پایان حیات آقامجتبی و آغازی که زندگی او را جاودانه کرد و روایتی قهرمانانه از او به جای گذاشت.

شهادت مجتبی عرفانیان آغاز سطور دل‌تنگی و فراق برای محدثه شریعت احمدی بود، همسری که قریب به دو دهه، همراه و همدل شهید بود. از گرمای امید به تا سرمای روسیه. حالا هم وقتی قرار است از همسر شهیدش بگوید، مصمم است تا رشته کلام از دستش در نرود و بغض، زبانش را بند نیارد تا بتواند حق مطلب را در قبال همسرش به زبان آورد. آن‌روز که محدثه شریعت احمدی، ازدواج با جوان ارتشی را پذیرفت، می‌دانست که در این راه برای همسرش، خطراتی وجود دارد و او با وجود این در کنارش حاضر شد. یکی از این خطرات، صبح نهمین روز جنگ دوازده روزه با رژیم صهیونیستی، خودش را نشان داد. تماس‌های مکرر دوست و آشنا از مبدأ اصفهان به مقصد مشهد، خبرهای خوبی برای محدثه خانم و فرزندانش نداشت؛ آن‌ها می‌خواستند بگویند که آقامجتبی به آرزویش رسیده است.

می‌خواهم به اصفهان برگردم

از قضا مرخصی چند روزه مجتبی عرفانیان برای عزیمت از اصفهان به مشهد، هم‌زمان شده بود با ۲۳ خرداد؛ یعنی همان روزی که صبحش رژیم منحوس صهیونیستی، فرماندهان نظامی و دانشمندان هسته‌ای کشورمان را در تهران هدف قرار داد. خانواده چهار نفره آن‌ها راهی مشهد شده بودند تا از مادر آقامجتبی در بازگشت از سفر کربلا استقبال کنند. محدثه شریعت احمدی در تعریف آن صبح جمعه می‌گوید: آن روز صبح همسرم با خبر حمله رژیم صهیونیستی به ایران از خواب بیدار شد. وقتی خبر شهادت این عزیزان را شنید، خیلی ناراحت شد، به حدی که سر در زد.

آن‌طور که همسر شهید تعریف می‌کند، با ادامه دار شدن جنگ، فکر دفاع از کشور و شهدایی که از جمع نیروهای نظامی کم می‌شدند تمام فکر و ذهن مجتبی عرفانیان را درگیر کرده بود. به نحوی که مدام خبرها را دنبال می‌کرد و دغدغه داشت که چگونه می‌تواند به کار آید و کمک کند.